

بررسی بازتاب براندازی خاندان‌های ایرانی:
صفاریان، فریغونیان، شاران غرجستان و خوارزمشاهیان در آثار
شاعران و مورخان عهد غزنوی

زهره نورائی نیا*

حسن اکبری بیرق



تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۱۶

چکیده

روی کار آمدن اولین حکومت ترک نژاد در ایران به دست محمود غزنوی تحقیق یافت و مقدمه ظهور سایر حکومت‌های ترک در ایران گردید.

محمود غزنوی در ادامه اهداف توسعه طلبانه‌اش، تعدادی از خاندان‌های محلی ایران را از جغرافیای تاریخی سیاسی ایران محو کرد؛ از جمله امارتهايی چون صفاریان، شاران غرجستان، فریغونیان و خوارزمشاهیان که براندازی آنان در جهت اهداف توسعه طلبانه سلطان غزنوی صورت گرفت.

سوال اساسی در اینجا این است که آیا می‌توان با تقابل دیدگاه شاعران و مورخان عهد غزنوی به گزارش متقنی در این باره دست یافت؟ در این پژوهش که به شیوه توصیفی و تحلیلی و در راستای مطالعات تاریخ محلی ایران، انجام شده است، تلاش گردیده تا این رخدادها به مدد اشعار شاعران، واکاوی شده و پس از تطبیق با دیدگاه مورخان، به مقایسه بازتاب این وقایع نزد دو گروه بپردازم.

کلید واژه‌ها: برافتادن خاندان‌های ایرانی، شعر و تاریخ قرن پنجم، محمود غزنوی، صفاریان، شاران غرجستان، فریغونیان، خوارزمشاهیان

- دانش آموخته واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، گروه زبان و ادبیات فارسی

- دانشیار و عضو هیات علمی دانشگاه سمنان H.akbaribairagh@gmail.com

* مسئول مکاتبات: nooraeenia_z5@yahoo.com

مقدمه

غزنویان نخستین سلسله از امرای ترک نژادی بودند که پس از سامانیان در ایران بر سر کار آمدند. در باره پیشینه این خاندان در منابع گوناگون اشاراتی یافت می‌شود. قدر مسلم این است که غزنویان، امیر - غلامانی بودند که در درگاه سامانیان رشد کردند و به مراتب عالی در سپاهی گری و حکومت رسیدند. اولین اشارات بیهقی به سبکتگین - بنیان گذار این سلسله - در حکایاتی است که از زبان خود او و در باره آغاز کارش - که به عنوان غلامی در نیشابور به البنتگین فروخته شد - نقل گردیده است. (بیهقی، ۱۴۹، ۱۳۸۱ و ۲۴۹)

می‌توان گفت سلسله سلطنتی غزنویان با محمود، فرزند او، به وجود آمد. این فرصت پس از مرگ سبکتگین و نیز هم زمان با ضعف سلسله سامانی - که آخرین ضربه به آن را ایلک خان ترک از امرای خانیه ترکستان وارد کرد - برای محمود فراهم شد. به طوری که پس از تصرف غزنه، با ایلک نصر بر سر تقسیم مملکت سامانی به توافق رسید و با تصرف مناطق سفلای جیحون تأسیس حکومت خود را به طور رسمی اعلام کرد. این در حالی بود که او پیش از آن در سال ۳۸۷ با غلبه بر عبدالملک سامانی و تصرف خراسان "از خلیفه عباسی القادر بالله القاب یمین الدوله و امین الملته را به دست آورده بود" (نک: عتبی ۱۸۲، ۱۳۸۲). محمد ناظم می‌نویسد که خلیفه مجوز حکومت بر سرزمین‌های مفتوحه را به محمود داده بود(ناظم ۴۷، ۱۳۱۸)؛ او همچنین "اولین فرمانروایی بود که عنوان سلطان را که پیش از این به هیچ‌کدام از امرای ایران داده نشده بود و فقط به خلفاً اختصاص داشت دریافت کرد. (ابن اثیر ۲۵۹: ۱۵) بر پایه گزارش مورخان، محمود طی دوران سلطنت خود کوشید تا قلمرو وسیعی به وجود آورد. او این کار را از طریق توسعه مرزهای فرمانروایی‌اش به نواحی گوناگون تحقق بخشید به طوری که در عهد او ایران صاحب بزرگترین فرمانروایی پس از اسلام شد.

فتوات او در هندوستان و افغانستان و سایر مناطق شمال و غرب ایران، موجب توسعه مرزهای ایران در این نواحی گردید. در واقع محمود از سویی فتوحات خود را در سرزمین‌های هند دنبال می‌کرد و از سوی دیگر در مناطق مختلف ایران به کشمکش با خاندان‌های محلی ایران می‌پرداخت و سرزمین‌های آنان را یکی پس از دیگری به تصرف در می‌آورد. سرزمین‌هایی که به گفته فرخی:

همه به تیغ گرفته است و از شهان ستده است شهان با دل جنگ آور و بهوش و بهنگ
(دیوان، ۲۶)

از جمله این شاهان می‌توان به صفاریان سیستان، خوارزمشاهیان خوارزم، فریغونیان گوزگان و شاران غرجستان اشاره کرد که تصرف ممالک آنان در راستای اهداف توسعه طلبانه محمود غزنوی انجام شده است.

محمود تا سال چهارصد و بیست و یک هجری حکومت کرد. عهد او، هم در میان امرای غزنوی و هم نسبت به امرایی که تا آن زمان بر ایران حکومت کرده بودند، دوره‌ای خاص بود. وی کوشید در عین متابعت کامل از خلافت بغداد، سیمای سلطنتی قدرتمند و با شکوه را در ایران به نمایش بگذارد. دوران حکومت او لبریز از وقایعی است که علاوه بر کتب تاریخی در دیوان اشعار شاعران دربار او نیز به ثبت رسیده است.

حال سؤال اساسی در این تحقیق که به روش توصیفی - تحلیلی و به شیوه کتابخانه‌ای صورت گرفته، این است که آیا می‌توان نوشه‌های مورخان غزنوی را بر محک اشعار این شاعران سنجید و آیا این وقایع آنچنان که در نوشه‌های مورخان آمده در اشعار شاعران عهد غزنوی نیز بازتاب لازم را یافته است یا خیر.
پیش از آن، نگاهی به موقعیت این شاعران و مناسبات آنان با محمود غزنوی باسته است:

مشهور است که دربار محمود مجتمع شاعران بسیاری بوده است که از مناطق

مختلف بدان روی می‌آوردند. آنچه این شاعران را به دربار غزنه جذب می‌کرد شهرت شعر دوستی و شاعر نوازی او و نیز دربار پرزرق و برقس بود که نوید صله‌هایی چشم گیر به آنان می‌داد. این شاعران همگی در خدمت دستگاه غزنی قرار گرفته و با آگاهی از نقش خود در گسترش شهرت سلطان می‌کوشیدند.

حضور این شعرا به قدری در دستگاه غزنیان برجسته بوده است که مورخان نیز در وقایع نگاری‌های خود بدان اشاراتی داشته اند. به ویژه بیهقی که ضمن بیان رویدادها، چندین بار به حضور شاعران در دربار مسعود و عرضه شعر در مناسبات‌های گوناگون اشاره دارد. رسمی که بی تردید از روزگار پدرش محمود باقی مانده بود. بیهقی در جلد هفتم کتابش در گزارش جشن مهرگان سال ۴۲۲ یعنی یک سال پس از درگذشت محمود و نیز آغاز سلطنت مسعود می‌نویسد: "و شعرا پیش آمدند و شعر خوانند... و امیر شاعرانی را که بیگانه تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را پنجاه درم بر پیلی به خانه او برداشت و عنصری را هزار دینار دادند" (بیهقی ۱۳۸۱، ۴۲۳).

یکی از مهم‌ترین وظایف این شاعران، انعکاس وقایع غزنیان بوده است. نقشی که حتی مورخی چون بیهقی به آن واقف است. او در موارد متعددی آگاهی خود را از نقش شعر در تبیین وقایع نشان می‌دهد. در جایی می‌گوید: "من در مطالعت این کتاب تاریخ از فقیه بو حنیفه اسکافی در خواستم تا قصیده‌ی بی گفت به جهت گذشته شدن سلطان محمود و آمدن امیر مسعود بر تخت و مملکت گرفتن مسعود" (بیهقی، ۱۳۸۱، ۵۱۶). او در تحلیل نقش شعرا در جاودانگی نام پادشاهان به روابط عنصری و محمود نیز اشاره می‌کند و اشعار او را دلیل عزّت و بزرگی محمود می‌داند (همو، ۱۳۸۱، ۵۲۳). چنان که اشاره شد این رابطه دو سویه بوده است و شاعران نیز در مقابل ذکر محمد و اقدامات محمود، صله‌هایی به یاد ماندنی از او می‌گرفته‌اند. درباره بعضی از آنان چون زینبی علوی و نیز غضایری رازی داستان‌هایی شگفت ثبت شده است (نک: صفا، ۱۳۸۵، ۵۷۲ و ۱۳۸۱، ۵۵۱).

همان‌طور که در اشعار شاعرانی چون خاقانی نیز اشاراتی در این باره آمده است (نک: صفا، ۱۵۶۰، ۱۳۸۵).

از میان شاعران دربار غزنوی، عنصری و فرخی سیستانی جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند. شاید یکی از دلایل این امر باقی ماندن دیوان اشعار این دو شاعر است که به عنوان اوّلین دیوان‌های موجود شعر فارسی قابل توجه است. به هر روی گزارش وقایع تاریخی عصر محمود غزنوی در شعر این شاعران، از مهم‌ترین علل شهرت آنان است؛ عاملی که آنها را در میان شاعران عهد غزنوی در موقعیتی ممتاز قرار می‌دهد چنان که سنایی گفته است:

شد ملک محمود و ماند اندر زبان‌ها مধ اوی عنصری رفت و از او گرد جهان امثال ماند (دیوان، ۱۴۷)

اکنون باید دید براندازی خاندان‌های ایرانی که بررسی آن هدف اصلی این تحقیق است در اشعار این شاعران چگونه بازتاب یافته است.

صفاریان

صفاریان همانند طاهریان خاندانی ایرانی نژاد بودند که برای مدتی در بخش بزرگی از ایران به ویژه خراسان و سیستان حکومت کردند. آنان اولین حکمرانانی بودند که بدون اعمال نظر خلافت عباسی به ولایت داری رسیدند و پس از آن در صدد جلب اعتماد و تأیید دارالخلافه برآمدند. درباره صفاریان، اشارات اندکی در تصاویر شاعران پارسی گو آمده است. اما همین اشعار کم شمار از اهمیت بسیار برخوردار است؛ چرا که عصر یعقوب را در تاریخ شعر فارسی جاودانه ساخته است و آن به سبب ظهور اولین قصیده سرایان پارسی گو در عهد یعقوب و به امر و تشویق اوست (نک: تاریخ سیستان ۲۱۱، ۱۳۸۹-۲۰۹).

ستاره اقبال صفاریان پس از مرگ یعقوب و در عهد حکومت برادرش عمرولیث خیلی زود افول کرد. محمد بن وصیف در قصیده‌ای به پایان تأسف بار آل صفار اشاره کرده است و با روایتی مختصر، سرانجام این خاندان را به تصویر کشیده است (تاریخ سیستان ۱۳۸۹، ۲۸۶).

در تاریخ سیستان آمده است که عمرولیث پس از شکست در برابر اسماعیل بن احمد سامانی به فرمان معتصد خلیفه وقت عباسی به بغداد فرستاده شد و در آنجا بود تا به فرمان معتصد در سال ۲۸۹ کشته شد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۹، ۲۶۲) به این ترتیب حکومتی که یعقوب در سال ۲۴۷ با سعی فراوان بنیان گذارد، فروپاشید. (نک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۹، ۲۸۶) از این زمان استقلال سیستان از بین رفت و امرای صفاری به اطاعت سامانیان درآمدند. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۹، ۲۹۴) تا اینکه در سال ۳۱۱ امارت این ناحیه به امیر ابو جعفر از نوادگان عمرولیث رسید. (همانجا، ۳۱۰) او همان کسی است که رودکی قصیده معروفش را با مطلع:

ما در می را بکرد باید قربان
بچه او را گرفت و کرد به زندان

در ستایش او سروده است. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۹، ۳۲۴). امیر ابو جعفر احمد در سال ۳۵۲ به دست غلامانش کشته شد (همانجا، ۳۲۶) و پسرش خلف بن احمد در همان سال به امارت سیستان رسید (همانجا، ۳۲۷).

وقایع میان محمود غزنوی و خلف بن احمد معروف به خلف بانو

اخبار خلف بن احمد در کتاب‌های تاریخی این دوران چون تاریخ یمینی، زین‌الا خبار گردیزی و به ویژه تاریخ سیستان آمده است. از میان نویسنده‌گان این آثار، عتبی و گردیزی هم عصر بوده و وقایع او را ضمن اخبار منصور بن نوح سامانی ملقب به سدید و پسرش امیر رضی نوح بن منصور -که مصادف است با عهد سبکتگین و نیز

اوایل عهد سلطنت محمود- آورده‌اند. در تاریخ محلی سیستان، گزارش‌های مفصل و مشروح تری در این باره وجود دارد. می‌توان گفت اخبار عتبی از گردیزی بشرح تر و نسبت به تاریخ سیستان موجز است. در هر حال "سیستان در این ایام به خاطر فاصله از بخارا بعد از نخستین دهه‌های قرن چهارم از زیر سلطه مستقیم سامانیان بیرون آمده بود" (فرای ۱۳۸۹، ۲۴۴).

پس از رسیدن محمود به امارت جنگی میان طاهر ابن خلف و بغراجق عمومی محمود بر سر تصرف پوشنگ روی داد که در آن بغراجق کشته شد و محمود به سبب این واقعه "در سال ۳۹۰ به قصد خلف روانه شد و او را در قلعه سپهبد محاصره کرد" (تاریخ سیستان ۱۳۸۹، ۳۴۶). خلف برای دفع محمود به پرداخت صد هزار دینار زر سرخ و آوردن نام محمود در خطبه و سکه متعهد شد. (عتبی ۱۳۸۲، ۲۰۷) محمود چون قصد غزو هند را داشت در حال پذیرفت. (عتبی، همانجا) خلف که به خاطراین وقایع ناراضی بود خشم‌ش را متوجه سیستانیان کرد. چندی بعد محمود به دعوت اهالی سیستان به آن جانب رفت و خلف را در قلعه طاق در حصار گرفت. او به مدد پیلان هندی اش، این حصار را در هم شکست و خلف را تسليم ساخت. تنها یک جا در اشعار فرخی به نام این حصار و گشودن آن توسط محمود اشاره شده است:

آن که برکند به یک حمله در قلعه تاق^۱
وان که بگشاد به یک تیر در ارگ زرنگ^۲

(دیوان، ۲۰۴)

۱- این کلمه در دیوان فرخی تصحیح دکتر دبیر سیاقی به همین صورت آمده است.
- زرنج نام شهر بزرگ سیستان بوده است. (اصطخری، المسالک والممالک به نقل از بهار در پاورقی تاریخ سیستان ص: ۱۵) نام

شهری که حاکم نشین سیستان بوده و نیز نام قدیم سیستان (برهان قاطع ص: ۱۰۱۷)

۲- محمد ناظم نام این حصار را "اوک" نوشته است. او می‌نویسد: "شورشیان در قلعه محکم "اوک" پناه آوردن. سلطان قلعه را محاصره کرد و پس از تصرف آن بسیاری را دستگیر و هزارها نفر را از دم تبع گذراند. بقیه هم فرار کردند. (حیات و اوقات محمود غزنوی ص: ۷۴)

سرکوب سیستانیان توسط محمود و واگذاری این ناحیه به برادرش نصر بن سبکتگین پس از برکناری خلف از امارت سیستان محمود یکی از امرای خود را در سیستان گذاشت و خود به غزو هند رفت. در نبود او سیستانیان شوریدند و نبیره خلف را به امارت برگزیدند. محمود بازگشت و بسیاری از آنان را کشت و گروهی را در قلاع سیستان محبوس ساخت. در این واقعه، ارگ معروف سیستان به دست محمود ویران شد. فرخی به کرات به این حصار و تصرف و ویرانی اش به دست محمود اشاره کرده است:

حصاری کاندر آن مر خصم او را مسکنی دیدی به ویرانی و پستی چون حصار سیستان بادا
(دیوان، ۱۲۹)

از نظر شاعر شاخص قدرت و توان محمودی، تصرف باره ارگ بوده که خود تأکیدی دیگر است بر اهمیت سیستان و تصرف آن توسط غزنویان.

هزار باره گرفته است به ز باره ارگ هزار شهر گشاده است به ز شهر زرنگ
(دیوان، ۲۰۶)

فرخی ارگ سیستان را در استواری و غیر قابل تصرف بودن نمونه تصرفات دشوار محمود دانسته، در کنار جنگ بلخ به آن اشاره کرده و دیگر فتوحات محمود را به این فتح مانند کرده است:

جنگ‌ها کرده چو جنگ دشت بلخ قلعه‌ها کنده چو ارگ سیستان
(دیوان، ۲۶۱؛ نیز، نک: ۲۶۳)

از این اشارات بر می‌آید که این واقعه نزد محمود غزنوی و به تبع او شعرای دربارش اهمیتی ویژه داشته است. محمود سیستان را به مدد فیل‌های هندوستانی خود گشود، فرخی در این باره می‌گوید:

خداآوند ما شاه کشـور ستان که نامـی بدـو گـشت زـاولـستان

جهان را به شمشیر هندی گرفت
شهان دگر باز مانده بدو
به شمشیر باید گرفتن جهان
بدادند چون سگزیان سیستان
(دیوان، ۲۴۸)

شهرت این موضوع در حدی است که خاقانی نیز در قرن ششم در ستایش قزل
ارسلان بن ایلدگز به آن اشاره می‌کند:

محمود کفی که سیستان
چتر سیه و سپید پیلت
محکوم چو سیستان بیینم
مالش ده سیستان بیینم
(دیوان، ۱۶۴)

عنصربی ملک الشعرا در بار محمود در قصیده ۳۴ صفحه ۱۲۵ دیوانش در واقعه
تصرب سیستان توسط محمود به واقعه خلف و امیر رضی نوح بن منصور سامانی
اشارة می‌کند که با وجود لشگرهای بسیاری که از خراسان و ماوراءالنهر برای مقابله
با خلف فرستاد، هیچ توفیقی در جنگ با او به دست نیاورد:

چه ما یه میر رضی رنج برد و لشگر داد
نه زان سپاه کسی چیرگی گرفت به جنگ
که شد ز حد خراسان بدان زمین لشگر
نه زان بزرگان کس بر خلف بیافت ظفر
عنصری سپس می‌افزاید که از عهد سام نریمان و رستم دستان هیچ‌کس بر
سیستان غلبه نیافته است و به همین خاطر سیستان را مدینه العذرا می‌نامیدند.
نبوده بود برآن شهر هیچکس را دست
ز عهد سام نریمان و گاه رستم زر
مدینه العذرا بود نام او تا بود
از آن که چیره نشد هیچکس براو به هنر
آنگاه به تصرف سیستان و شکستن خلف بن احمد اشاره می‌کند.

رکاب عالی چون سوی او کشید به رزم
شد از کفایت تیغش به خوارماهه درنگ
چنانش کرد کز آن محکمی نماند اثر
خلف گرفته و آن مملکتش زیر و زبر
و می‌افزاید که محمود پس از سرکوبی خلف بسیاری از بزرگان سیستان را

محبوس ساخت.

زبس اسیر که در خام^۱ کرد شاه زمین در آن زمین نه همانا که زنده ماند بقر فرخی نیز در قصاید متعددی به این وقایع اشاره کرده است. او در قصیده‌ای در ستایش حسن بن میکال معروف به حسنک وزیر به اوضاع اجتماعی سیستان پیش از این واقعه اشاره می‌کند. در تصویری که فرخی ارایه می‌کند مردم سیستان از ظلم و ستم امرای خود به تنگ آمده و به همین خاطر بسیاری از آنان جلای وطن کرده‌اند که پس از تصریف سیستان توسط محمود و کوتاه شدن دست خلف از این ولایت به مدد کفایت و کارданی حسنک وزیر، رفتگان باز گشته و اوضاع سیستان سر و سامان یافته است.

تا خلف را خسرو ایران از آنجا برگرفت
در ستم بودند و در بیداد هر بیدادگر
هر سرایی کان نکوتر بود و زان خوشتر نبود
همچو شارستان قوم لوت شد زیر وزبر
کدخدایان شان خریده خانه‌ها بگذاشتند
زن ز شوی خویش دور افتاد و فرزند از پدر
بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند
سال‌ها بودند مسکین از غم و در خون جگر
چون شه مشرق وزارت را به خواجه بازداد
بیشتر شغلی گرفت از شغل خواجه بیشتر
عالمان را باز خواند و مردمان را بار داد
شوی با زن گشت وزن با شوی و مادر با پسر
خانه‌ها آباد گشت و کاخها بر پای شد
عنصری در قصیده دیگری دشمنی و مخالفت خلف را با محمود دلیل نابودی
قدرت و حکومت او می‌داند:

دلیل دیگر و برهان دیگر از خلف است
که سیستان را او بود رستم دستان
به شاه مشرق تا دوستی همی پیوست
درخت بختش را سبز و تازه بود اغصان
چو شد مخالف شاه جهان بد و پیوست
زوال نعمت و بی‌چاره روزی و حرمان
(دیوان، ۲۱۱)

۱ - خام: چرم دیاغت نشده. (نک: برهان قاطع)

ناصر خسرو نیز به نام خلف و تصرف سیستان توسط محمود اشاره کرده و در قصیده‌ای در شرح احوال خراسان و در اشاره به توسعه طلبی‌های محمود غزنوی می‌گوید:

چو سیستان ز خلف ری ز رازیان بستد وز اوج کیوان سر بر فراشت ایوان را
(دیوان، ۸۱۷)

فرّخی نیز همچون عنصری در قصیده‌ای دشمنی و مخالفت خلف بن احمد صفاری با محمود را دلیل از دست رفتن امارت صفاریان می‌داند:

خلاف تو رانده ست یعقوبیان را زایوان سامیل و رستم زر (دیوان، ۸۲)

چنان که ذکر شد خلف بن احمد از نوادگان عمرولیث صفاری بود. فرخی چند جا از این خاندان با نام یعقوبیان نام برده و نام آنها را در ردیف خاندانهای بزرگی که توسط محمود برانداخته شدند، ذکر می‌کند:

خسروی از خسروانی بستدی پیروز بخت
خانه یعقوبیان و خانه مأمونیان
تخت و ملک از خانه‌هایی برگرفته نامدار
خانه چیپالیان و این چنین صد بر شمار
(دیوان، ۸۵)

محمود پس از سرکوبی سیستانیان و کشتن و به بند کشیدن بسیاری از آنان امارت سیستان را به برادرش نصر بن سبکتگین سپرد (عتبی ۲۲۵، ۱۳۸۲). عنصری در قصیده‌ای در ستایش نصر به حضور او در سیستان اشاره می‌کند:

همه پاک شد سیستان از بدی
بدین نیکخو شاه پاکیزه تن
(دیوان، ۲۰۷)

لیکن تاریخ نشان داد که "دلبستگی سگزی‌ها به خاندان و سلسله محلی خویش... همچنان استمرار یافت و سیستان تحت سیطره غزنویان هرگز آرام

نیافت" (فرای ۱۳۸۹، ۲۴۵). آنها بعدها با ترکمانان سلجوقی در حمله به غزنین و تصرف آنجا همراه شدند چنان که در سال ۵۱۱ هجری فتح نهایی غزنین و شکست ابوالملوک ارسلان بن مسعود غزنوی به واسطه تدبیر تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف صفاری صورت گرفت. شرح این واقعه در آثار مورخان دوره سلجوقی و نیز در کامل ابن اثیر آمده است.^۱

شاید تصرف سیستان نیازمند بهانه‌ای بود که آن را نزاع طاهر بن خلف بر سر تصرف پوشنگ، به دست محمود غزنوی داد. عامل دیگری که این واقعه را سرعت بخشید اختلافات میان سیستانیان بود. اختلافاتی که از درون خاندان صفاری منشأ یافته و سراسر سیستان را فرا گرفت و همین اختلافات زمینه حضور ترکان غزنوی را در سرزمینی فراهم کرد که سابقه تاریخی آن نشان دهنده عدم پذیرش هر نوع حاکم غیر محلی بوده است. در واقع سیستان اولین جایی بود که محمود غزنوی پس از رسیدن به سلطنت تصرف کرد. از اشعار شاعران دربار او بر می‌آید که محمود از این واقعه بهره‌برداری‌های بسیاری کرده است. نمونه این اشعار را در دیوان فرخی به کرات می‌یابیم. آنجا که تصرف ارگ سیستان را کاری بزرگ می‌داند که پس از آن هیچ حصاری دست نیافتنی نمی‌باشد.

تا توای خسرو حصار سیستان بگشاده‌ای استواری نیست کس را بر حصار استوار (دیوان، ۸۵)

فرخی همچون عنصری مخالفت خلف را دلیل اصلی برکناری او و تصرف سیستان بیان کرده است. تلاش او در این است که محمود را متصرف سرزمینی معرفی کند که مقامگاه سامیل و رستم زر بوده است. در واقع تاختن بر سرزمینی که خاستگاه اسطوره‌های ملی قوم ایرانی و تجلی گاه ایستادگی و مقاومت آنان بوده است برای

۱- نک: بنادری ۱۳۵۶ صص ۳۱۶ و ۳۱۵ و نیز ظهیری ۱۳۳۲، ۴۴ و صدرالدین حسینی ۱۳۸۰، ۱۲۴ و ابن اثیر جلد ۱۸، صص ۱۷۳-۱۷۹

محمود که در این سرزمین، بیگانه و تهی از هر نوع پشتوانه ملی و قومی بوده واقعه‌ای عظیم به شمار می‌آمده است.

فریغونیان

یکی دیگر از خاندان‌هایی که گمان نابودی آنها به دست محمود می‌رود فریغونیانند. در باره این خاندان ایرانی در دیوان شاعران عهد غزنوی هیچ اشاره‌ای نمی‌یابیم. در واقع تنها در بیتی از ناصر خسرو اشاره‌ای به این خاندان می‌بینیم. ناصر خسرو در این بیت اذعان می‌کند که فریغونیان از هیبت محمود گوزگانان را از دست دادند:

کجاست آنکه فریغونیان زهیبت او
ز دست خویش بدادند گوزگانان را

(دیوان، ۱۱۷)

عتی در تاریخ یمینی می‌نویسد: "ولایت جوزجان در مدت پادشاهی سامانیان به آل فریغون تعلق داشت که به میراث، آن را در اختیار داشتند" (عتی، ۲۹۴، ۱۳۸۲) او می‌افزاید "پس از درگذشت ابوالحارث سلطان محمود ولایت او را به پسرش ابو نصر واگذار کرد. ابو نصر در سال ۴۰۱ وفات یافت" (همانجا، ۲۹۵).

پس از درگذشت ابونصر فریغون در سال ۴۰۱ والی دیگری از این خاندان به امارت گوزگانان نرسیده و احتمالاً در همین ایام این ناحیه به تصرف سلطان محمود در آمده و چندی بعد نیز پسرش امیر محمد را به ولایت آن ناحیه فرستاده است. چنان که بیهقی می‌نویسد: "پس از مرگ محمود، او [امیر محمد] را از گوزگانان به غزنین خواندند تا بر تخت سلطنت بنشینند." (بیهقی، ۱۱، ۱۳۸۱)^۱ فرخی نیز در قصاید خود مکرّر به حضور امیر محمد در گوزگانان اشاره کرده است.^۲ بیهقی همچنین در واقعه عصیان ابو علی سیمجری علیه امیر رضی نوح بن منصور سامانی به ابوالحارث

۱ - نیز ابن اثیر، جلد ۱۶، ۴۲۱

۲ - نک: دیوان فرخی. تصحیح دیرسیاقی. صص: ۷۰، ۱۰۷ و ۳۷۱

فریغون به عنوان "خسر^۱" سلطان محمود در کنار سبکتگین اشاره می‌کند که معلوم می‌دارد سابقه مناسبات آنان به این دوران باز می‌گردد. (نک: بیهقی ۱۳۸۱، ۲۴۷) اشاره دیگری در تاریخ بیهقی موجود است و آن در واقعی سال ۴۰۱ و در اخبار جنگ غور است. بیهقی طی حکایتی که مضمون آن ذکر احوال سلطان مسعود در چهارده سالگی اوست می‌نویسد: "امیر مسعود میزانی های بزرگ کردی و حسن را پسر امیر فریغون، امیر گوزگان و دیگران که همزادگان ایشان بودند بخواندی و ایشان را پس از نان خوردن چیزی بخشیدی" (بیهقی ۱۳۸۱، ۱۶۵) که باز تأکید دیگری است بر حسن مناسبات محمود با فریغونیان گوزگان.

ذیح الله صفا در معرفی کتاب حدود العالم می‌نویسد: "مؤلف نامعلوم این کتاب آن را به ابوالحرث محمد بن احمد فریغون تقدیم کرد. او از معاصران ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی و از آل فریغون یا فریغونیان بود که در گوزگان اقامت داشتند و از خاندان‌های مشهور خراسان بودند و به دست سلطان محمود غزنوی از میان رفتند" (صفا ۱: ۶۲۲، ۱۳۸۶).

شاران غرجستان یا غرشستان

لسترنج در باره موقعیت جغرافیایی غرجستان یا غرشستان می‌نویسد: "در خاور بادغیس جایی که رود مرغاب سرچشممه می‌گیرد ناحیه‌ای کوهستانی است که جغرافیا نویسان قدیم عرب آن را "غرج الشار" نامیده‌اند" (لسترنج ۱۳۳۷، ۴۴۲). کلمه غرج در زبان اهالی آن ناحیه به معنی کوهستان است و بنابراین غرج الشار به معنی کوهستان پادشاه است. (همانجا) در اواخر قرون وسطی آن ناحیه را غرجستان می‌گفتند که غالباً به صورت غرشستان نوشته می‌شد (همانجا). این ناحیه تا اوایل قرن پنجم

به خاندانی ایرانی تعلق داشت و امراهی آنان را شار می نامیدند. (عتبی ۱۳۸۲، ۳۲۳). شاران غرجستان در دوره سامانیان مطیع آنان بودند. پایتحت آنان اغلب "بلکیان" و گاه "پشین" بود. (صفا ۱۳۸۶، ۱: ۲۰۸) عتبی در تاریخ خود آورده که در سال ۳۸۹ پس از رسیدن محمود غزنوی به سلطنت از سوی او به نزد شار فرستاده شد تا از شار در متابعت از محمود بیعت بگیرد. شار از سر رغبت پذیرفت که در بلاد غرش سکه و خطبه را به نام محمود بگرداند. (جرفادقانی ۱۳۸۲، ۳۲۳) چندی بعد شار ابونصر حکومت را به پرسش محمد شاه سپرد. شاه شار اطاعت محمود را خوش نداشت؛ به طوری که وقتی محمود برای رفتن به هند، از او نیز خواست تا لشگری برایش بفرستد، شار اعتنایی نکرد. محمود بی توجه به واکنش شاه شار به غزو رفت و بازگشت؛ پس از آن شار را به غزنین فرا خواند. (همانجا، ۳۲۷) شار باز بی اعتنایی کرد. محمود این بار لشگریانی را به فرماندهی ارسلان جاذب و آلتون تاش به سوی او فرستاد. شار به حصار قلعه ای شد. لشگریان محمود در پیرامون آن قلعه با او جنگیدند و او را شکست دادند. پس از این شار از محمود زینهار خواست، لیکن پذیرفته نشد. او را از قلعه بیرون کشیدند. اموال و خزاینش را غارت کردند و سپس به فرمان محمود او را در غزنین زندانی کردند^۱ (جرفادقانی ۱۳۸۲، ۳۳۱). گردیزی تاریخ این واقعه را سال ۴۰۳ ذکر کرده است (گردیزی ۱۳۶۳، ۳۹۳). بنا به گفته عتبی محمود پس از برکناری شار از حکومت غرجستان امور آن ولایت را به شخصی به نام ابوالحسن منیعی سپرد. (جرفادقانی ۱۳۸۲، ۳۳۱) ظاهرًا این شخص نیز مدتهی بعد برکنار شد و "ابومنصور قراتگین دواتی" از سپه سالاران محمود به امارت غرجستان رسید. فرخی در قصیده ای که در ستایش ابومنصور قراتگین سروده به امارت یافتن او در غرجستان و جانشینی شار اشاره کرده است. در قصیده او اشاره ضعیفی به عصیانی در عهد شار شده است

۱ - گردیزی می‌نویسد: محمود او را پس از دستگیری به شهر مستنگ [در بلوچستان] فرستاد. (ص ۳۹۳).

که به طور احتمال همان واقعه نافرمانی و سرکشی محمد شاه شار است.

قراتگین دواتی امیر غرجستان پلنگ وار نمودند غرچگان عصیان به سر همی نتوانست برد با ایشان به جای شار به فرمان خسرو ایران کرانه کرد به مویی ز طاعت و فرمان که غرّه کرد مر او را به خویشن شیطان فریفته شد و از راه راست کرد کران به تیغ شهرگشای و به تیر قلعه ستان هزار قلعه صعب و هزار شارستان همی کشید به دو پا سبک دو بند گران که بخرا دان جهان را شگفتی آمد از آن طلسهای سکندر همی کند ویران کسی ندید ز فضل و سخا دلیل و نشان سخای گم شده و فضل روی کرده نهان فرو گذاشت ضیاع و سرای آبادان به نام عدل تو ای یادگار نوشروان (دیوان، ۳۲۶)	سپهبدِ سپه شاه شرق ابو منصور در این دیار به هنگام شار چندین بار به جز به صلح و به شایستگی و خلعت و ساز نگاه کن که امیر جلیل تا بنشست یکی از آنان گردن ز راه راست بتافت جزاً سبک خرد شور بخت سوخته مغز به استواری جای و به نامداری کوه همی ندید که بر گاه شار شیردلی است گشاده شاه جهان پیش او به تیغ و سپر گراین حدیث سبک داشت لاجرم امروز از آن حصار مر او را چنان فرود آورد به کیمیا و طلسهای میر ابو منصور در این ولایت پیش از تو ای ستوده امیر به روزگار تو پیدا شد و پدید آمد چه ما یه مردم کز خانمان خویش برفت ز ایمنی به وطن کردن اندر آمد باز
--	--

آنچه از اشعار فرخی بر می‌آید این است که محمود برای دفع شورشی در این ناحیه یکی از امراض را به آنجا می‌فرستد؛ لیکن با مخالفی مواجه می‌شود که فرخی هرگز به نام او اشاره نمی‌کند. توصیف او درباره دفع این مخالف تاکیدی بر نوشه‌های مورخان در باره شاه شار است و این شاید تنها بخش مشابه در گزارش او و مورخان

است. با این وجود توصیف فرخی از این واقعه بسیار مبهم است و روشی گزارش عتبی و گردیزی را ندارد. فرخی همچنین متذکر می‌شود که قراتگین به فرمان محمود به امارت غرجستان رسیده است. او در انتهای قصیده تأکید می‌کند که اوضاع این ناحیه پیش از امارت قراتگین نابسامان و آشفته بوده است. از اشعار فرخی چنین استنباط می‌شود که گویا همین موضوع مقدمات تصرف آنجا را توسط محمود غزنی فراهم کرده است.

او در قصیده دیگری خطاب به محمود در مضامون مهم نبودن تصرف سرزمین ماوراءالنهر به امارت غلامان محمود در خوارزم، توس و غرجستان اشاره می‌کند: تو را آنجا غلامانند چون خوارزمشاهی شه دگر چون میر توس و زو گذشتی میر غرجستان (دیوان، ۲۵۴)

عنصری در بیتی از قصیده صفحه ۱۲۵ تنها به نام شار اشاره کرده. این بیت در عین حال تنها منبعی است که در آن نام این حصار ذکر شده است:

حديث شار و حدیث حصار کرکس عال بگفت خواهم کان راز وی نبود خطر

براندازی خوارزمشاهیان به دست محمود غزنی

خوارزمشاهیان یکی دیگر از خاندان‌های ایرانی بودند. "پیش از سال ۳۸۵ در منطقه خوارزم دو سلسله مستقل از هم وجود داشتند که یکی معروف به "آل عراق" و پایتحت آنان شهر "کاث" از بلاد شرقی جیحون در خوارزم بود و از پیش از اسلام در این منطقه امارت داشتند و دیگر "مأمونیان" بودند که در مناطق غربی خوارزم حکومت داشتند و نام آنها از اواخر قرن چهارم در کتابهای تاریخی ذکر شده است. در سال ۳۸۵ حکومت آل عراق با کشته شدن آخرین امیر آنان ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن عراق معروف به خوارزمشاه به دست مأمون بن محمد به پایان رسید و از این تاریخ مأمونیان بر تمامی مناطق خوارزم حکومت کردند" (نک: صفا ۲۰۸، ۱۳۸۶-۲۰۷:۱).

تا سال ۴۰۷ برخوارزم حکومت داشتند و در این سال محمود غزنوی به خوارزم لشگر کشید و آنجا را تصرف کرد و به یکی از غلامان خود، به نام التونتاش حاجب سپرد که او نیز با عنوان خوارزمشاه در این منطقه حکومت خود را آغاز کرد و تا قبل از پایان عهد مسعود غزنوی در آن ناحیه حکم راند.

گزارش مورخان در این باره

در میان مورخانی که به جنگ محمود با خوارزمیان و از میان رفتن امارت آنان پرداخته‌اند، کامل‌ترین گزارش از آن بیهقی است. اهمیت گزارش بیهقی در آن است که بخش‌هایی از اخبار خود را در این باره به نقل از وزیر سلطان محمود، احمد حسن میمندی و نیز ابوالیحان بیرونی که از نديمان و مشاوران خوارزمشاه بوده، آورده است. بنابراین روایات، خوارزمشاه مأمون بن مأمون داماد محمود بود و در اطاعت کامل از محمود به سرمی برد و همواره جانب محمود را در همه امور رعایت می‌کرد (بیهقی، ۱۱۰۱، ۱۳۸۱). نخستین مساله‌ای که این وفاق را خدشه دار کرد، پس از جنگ محمود با خانان ترکستان پیش آمد. محمود که در صدد مصالحه با خانیان برآمده بود از خوارزمشاه خواست تا بدین منظور رسولی از جانب خود به نزد خانیان بفرستد. او نپذیرفت و محمود به این جهت رنجیده خاطر و بدگمان شد. (بیهقی، ۱۱۰۳، ۱۳۸۱) پس به پیشنهاد وزیر از خوارزمشاه خواسته شد تا در ولایت خود به نام محمود خطبه بخواند. بیهقی در اینجا از قول ابوالیحان می‌گوید که خوارزمشاه پس از مشورت با او تصمیم گرفت رسولی به غزینین بفرستد و از محمود بخواهد تا به طور رسمی این موضوع را از او درخواست کند (همانجا، ۱۱۰۴). بیهقی می‌افزاید رسول خوارزمشاه شخص عنودی بود. او نامه‌هایی به دروغ از زبان خوارزمشاه به نزد محمود برد و همین موضوع اختلاف میان آنان را عمیق‌تر کرد.^۱ محمود تصمیم گرفت که به آن جانب

۱- حقیقت این احوال پس از تصرف خوارزم برای محمود روشن شد و او آن رسول را که یعقوب جندی نام داشت بر دار کشید. (بیهقی، همانجا)

حرکت کند. پس خوارزمشاه اعیان لشگر ش را گرد آورده و به آنان گفت که چاره‌ای جز پذیرش خواست محمود ندارد. امرای او سر به شورش برداشتند. (بیهقی ۱۳۸۱، ۱۱۰۶) چون این خبر به محمود رسید، سه راه در مقابل خوارزمشاه نهاد که با انجام یکی از آنها حاضر به بازگشت به غزنی و انصراف از جنگ می‌شد. آن موارد عبارت بود از خطبه خوانی به نام محمود و یا فرستادن نثاری در خور و یا فرستادن بزرگان خوارزم برای عذرخواهی به دربار او (همانجا، ۱۱۰۸)؛ خوارزمشاه که سخت ترسیده بود تصمیم گرفت که جز در خوارزم و گرگانچ در بقیه نقاط تحت امرش به نام محمود خطبه بخواند و به جز آن مبلغی قابل توجه به عنوان نثار به همراه جمعی از مشایخ و اعیان خوارزم به نزد محمود بفرستد (همانجا). بنا به گفته بیهقی، خوارزمشاه سپاه بزرگی در هزاراسب داشت که سالاری آن با البتگین، حاجب بزرگ او بود. البتگین در برابر خواست خوارزمشاه دست به شورش زد. شورشیان ابتدا بسیاری از بزرگان خوارزم را کشتند و پس از آن خود او را در شوّال سال ۴۰۷ به قتل رساندند و سپس برادر زاده اش "ابوالحرث محمد بن علی بن مأمون" را به جای او بر تخت نشاندند و البتگین خود همه کاره ملک شد. (بیهقی ۱۳۸۱، ۱۱۰۸). پس از این واقعه محمود به بهانه خونخواهی خوارزمشاه که در عین حال داماد او نیز بود به خوارزم لشگر کشید. گردیزی می‌نویسد محمود از غزنیان به بلخ رفت و از آنجا به قصد خوارزم روانه شد. لشگر انبوه و مجھز خوارزمیان در هزاراسب در برابر محمود صف کشیدند. در این جنگ خوارزمیان شکست خورده هزیمت شدند و البتگین بخاری دستگیر شد. سپاه محمود شهر خوارزم را تصرف کردند. (گردیزی ۱۳۶۳، ۳۹۶-۳۹۵) عتبی می‌افزاید محمود پس از مجازات کشندگان خوارزمشاه، بقیه اسرا را به غزنی فرستاد و بعد از مدتی همه را آزاد کرد و در زمرة مستخدمان دولت غزنی به هند فرستاد. سپس امارت خوارزم را به حاجب خود التون تاش واگذار کرد. (جرفادقانی ۱۳۸۲، ۳۷۶) تاریخ این فتح پنجم

صفر سال ۴۰۸ ذکر شده است. (گردیزی ۱۳۶۳، ۳۹۷).

هم از منظر مورخان دو طرف دریافت.
ابوریحان بیرونی نیز می‌باشد. در این کتاب می‌توان ابعاد کامل‌تری از این واقعه را آن دیگر است. مزیت اثر بیهقی در این است که حامل بخشی از تاریخ خوارزم نوشته همانگونه که ذکر شد در باره این واقعه، تاریخ بیهقی منبع کامل‌تری نسبت به منابع

از گزارش بیهقی در می‌یابیم که سلطان محمود به بهانه‌ای مقدمات تصرف خوارزم را فراهم کرد. او خوارزمشاه را در شرایط دشواری قرار داد و جریان وقایع را به سمتی سوق داد تا سرانجام بتواند این ناحیه را به تصرف خود در آورد. نیز دانسته می‌شود که مردم خوارزم استقلال طلب بوده و مایل به سرسپردگی به غزنویان نبودند. در برخی منابع آمده که خوارزمیان خاندان دیرین ایرانی بودند و "نسبت خود را به سلسله‌ای پادشاهان گذشته می‌رسانند" (با سورث ۴۸، ۲۵۳۶).

به گزارش بیهقی خوارزمیان، خوارزمشاه را به سبب تسليم در برابر محمود کشتند و با لشگری انبوه به استقبال لشگریان محمود رفتند. (بیهقی ۱۳۸۱، ۱۱۰۸) گردیزی و عتبی نیز به اختصار به شکست خوارزمیان از محمود اشاره کرده‌اند.

بازتاب این واقعه در اشعار شاعران

در قصاید فارسی، به آل عراق اشاره‌ای نشده و همه جا منظور از خوارزمشاهیان، مأمونیان است و اما آنچه از مأمونیان ذکر شده نیز زیاد نیست. در اشعار فرخی و عنصری اشاراتی به آنان می‌بینیم. مضمون غالب این اشعار، مخالفت خوارزمشاه و خوارزمیان با محمد غزنوی و پیام امارت این خاندان توسط اوست.

عنصری گزارش مفصلی در این باره دارد. آنچه از شعر عنصری بر می‌آید، غلبه محمود پر خوارزمیان در دشت "هزاراسب" و "دشت سندیبور" روی داده و طی آن

جمع کثیری از خوارزمیان کشته شده و گروه بسیاری نیز به اسارت در آمدند. توصیف مسروح عنصری از غنایم محمود در این سفر می‌رساند که غنایم بسیاری در این جنگ نصیب محمود و لشکریانش شده است. در آخر قصیده، عنصری به توجیه حمله محمود به خوارزم می‌پردازد و دلیل حمله او را از میان بردن قرمطیان و کافران خوارزم می‌شمارد. عنصری به خوارزم شاه مأمون و دلایلی که بنا بر سخن موئخان موجبات این جنگ را فراهم کرد، اشاره‌ای نکرده است. او در این قصیده که مطلع آن از مشاهیر ابیات اوست می‌گوید:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
به فال اختر نیک و به نصرت دادار
در آن دیار نماند از مخالفان دیار
چو بر گذشت از آن آب، شاه موسی وار
کلاه و ترکش و زین و دراعه بود انبار
به روی دشت و بیابان فرو شدست آغار^۱
شکسته پشت و گرفته گریغ^۲ را هنجار
که تنگ بود ز انبوهشان بلاد و قفار
سخن نمایم عاجز شود در او گفتار
شمارگیر نداند شمار زر عیار
ز بهر نصرت دین محمد مختار
مقام قرمطیان بود و معدن کفار
(دیوان، ۷۳)

چنین نمایدشم شیر خسروان آثار
فرو گرفت به آموی شهریار جهان
پرند چهره الماس رنگ شمشیرش
برآب در همه غرقه شدند چون فرعون
فراغ جیحون چون کوه شد زبس که درو
عقیق زار شدست آن زمین زبس که زخون
همی شدند به بی چارگی هزیمتیان
ور از اسیران گویی گرفت چندانی
و گر ز خواسته کو برگرفت از گرگنج
قیاس گیر نداند قیاس سیم سپید
بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد
از آن که تربت گرگانچ و شهر و بزن او

در قصیده ۳۴ عنصری نیز به اختصار به این واقعه اشاره شده است. او در قصیده

۱- چیز نم کشیده و به گل آلوه (آندراج)

۲- گریغ: گریز. (آندراج)

دیگری نام خوارزمشاه را در ردیف مخالفان محمود ذکر می‌کند. در این قصیده مخالفت و سرکشی خوارزمشاه را در برابر محمود موجب از دست رفت امارات این خاندان می‌داند.

عجب تر از همه خوارزمشاه بود که تا نهاده بود مرآن راز را همی کتمان همه ولایت او از بحیره تا فرغان	خلاف شاه چو اندر دلش پدید آمد کتون به دست یکی بنده خداوند است
(دیوان، ۲۱۱)	

فرخی نیز چنین مضمونی را آورده و همین نکته را دلیل نابودی و شکست آنها در دشت‌های هزاراسب و سندیور بیان می‌کند:

خلاف تو مالید گرگانجیان را به جوی هزاراسب و دشت سدیور	خلاف تو مالید گرگانجیان را
(دیوان، ۸۲)	

مفصل‌ترین گزارش فرخی از این واقعه در قصیده ۱۰۳ دیوان اوست که آن را در مراجعت محمود از رزم هزاراسب و تصرّف خوارزم سروده است. او در این قصیده می‌گوید که خوارزمیان قدرت محمود را ناچیز گرفته و به نیروی خود غرّه شدند. اماً محمود در جنگ با آنان بسیاری را کشت و گروهی را اسیر کرد و از میان اسرا نیز جمعی را در دروازه گرگانج به دار کشید.

آن که چون روی به خوارزم نهاد از فرعش روی لشگرکش خوارزم درآورد آژنگ ای شکفت آن که همی کینه خوارزم کشید	تا که حاصل شودش نام و برآید از ننگ خویشتن غرّه چرا کرد چه جیحون و چه جوی
چه گمان بود که این جنگ به سر کرده شود	او چه دانست که خسرو ز سران سپهش وان که ناکشته و ناخسته بماند همه را طوق‌ها سازد گرد گلو از پلاهنگ ^۱

۱ - پلاهنگ: کمند. کمندی که بر یک جانب لگام اسب بندند و اسب را بدان کشند. (آندراج)

وانگه او را سوی دروازه گرگانج برنده
عالمی را به هم آورد و سوی جنگ آمد
همه آراسته‌ی جنگ و فزاینده‌ی کین
سرنگون با دگران از سر پیلان آونگ
برکشیده سر رایات به برج خرچنگ
روزگاری به خوشی خورده و ناخورده شرنگ
(دیوان ۲۰۴)

فرخی در پایان با تلمیحی مجاز گونه می‌گوید که محمود در "هزاراسب"، بیش از
هزار اسب به دست آورد:

به هزاراسب فزون از دو هزار اسب گرفت
همه را تر شده از خون خداوندان تنگ
و پس از این واقعه است که فرخی گرگانج را نیز جزء متصرفات محمود
برمی‌شمارد:

تو داری از کنار گنگ تا دریای آبسکون
تو داری از در گرگانج تا قزدار و تا مکران
(دیوان، ۲۵۴)

محمود پس از تصرف خوارزم اداره آن را به آلتونتاش از غلامان خود سپرد. این
واقعه قبل از عبور محمود از جیحون و تعقیب علی تکین بوده است. فرخی در قصیده
ای به امارت غلامان محمود در مناطقی از جمله خوارزم اشاره می‌کند:

تو را آنجا غلامانند چون خوارزمشاه ای شه
دگر چون میرتوس و زو گذشتی میر غرجستان
(دیوان، ۲۵۴)

فرخی بر خلاف عنصری اشاره صریحی به غنایم محمود از این جنگ ندارد.
گزارش او از این نبرد به گزارش مورخان غزنوی نزدیک است. مورخان درباری نیز
هیچ‌کدام به غنایم او از این جنگ که شاید در حقیقت انگیزه اصلی محمود در این
واقعه بوده است اشاره نکرده‌اند. مؤلف آثارالوزراء ضمن حکایتی که از وزیر محمود،
احمد بن حسن میمندی ذکر می‌کند، انگیزه اصلی سلطان را از تصرف خوارزم بدست
آوردن ثروت این ولایت عنوان می‌کند.(نک: سیف الدین عقیلی ۱۵۷، ۱۳۳۷)

گزارش عنصری از نتایج این فتح، برای خواننده اشعار او بی گمان یادآور شرح شاعران از فتوحات محمود در هند است. در اینجا نیز شاعران به دلایل این واقعه پرداخته و همچنان نگرش یک جانبه‌ای را در این باره عرضه داشته‌اند.

نکته دیگری که از فحوای کلام فرخی در می‌یابیم آن است که تصرف خوارزم برای محمود در واقع به منزله تسلط او بر ماوراءالنهر بوده است؛ به تعبیر دیگر هم‌جواری خوارزم با خانیان ترکستان شاید سایه قدرت و ابهت غزنویان را بر همتایان آنان در ترکستان می‌افکند و آنها را به نوعی مرعوب سلطه فرآگیر غزنویان می‌ساخت.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث پیشین بر می‌آید که رخدادهای مربوط به براندازی خاندان‌های ایرانی صفاریان، شاران غرجستان، فریغونیان و خوارزمشاهیان در آثار شاعران و مورخان بازتاب یکسانی نیافته است. هر چند نگاه درباری هر دو گروه در گزارش آنان از این رخدادها مؤثر بوده است، لیکن شاعران، بیشتر از مورخان به توجیه وقایع در جهت منافع غزنویان پرداخته اند؛ نکته‌ای که موجب گردیده تا بخش قابل توجهی از وقایع در اشعار آنان در سایه‌ای از سکوت و ابهام قرار بگیرد. می‌توان گفت اشاره این شاعران به رخدادها تنها در جهت بهره‌برداری‌های مورد نظر ممدوح بوده است و تنها آن بخش از وقایع مورد توجه آنان قرار گرفته که بتواند سیمای حق به جانبی به او ببخشد.

در هر روی این وقایع در عین حال که موجب از میان رفتن بسیاری از کانونهای ایران دوستی و مدنیت ایرانی گردید، سلطه حکومت ترک غزنوی را بر این مناطق سایه گستر ساخت و قلمرو غزنویان که پیش از سلطنت محمود منحصر به غزنه و نیز بخش‌هایی از خراسان بود وسعتی قابل توجه یافت. به همین سبب می‌توان براندازی

خاندان‌های ایرانی توسط محمود غزنوی را نماد تلخی از غلبهٔ ترکان بر نشانه‌های قومی و ملی ایرانی دانست. چنان‌که برخی محققان انقراض این خاندان‌ها را "مقدمات ضعف افکار و احساسات ملی و روح استقلال طلبی و بزرگ منشی" می‌دانند. (یوسفی ۱۸۷، ۱۳۶۸) نکته‌ای که از نگاه شاعران عهد غزنوی مغفول مانده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- ۱- ابن اثیر، عزالدین علی. کامل تاریخ بزرگ ایران و اسلام. ترجمه عباس خلیلی، علی هاشمی حائری و ابوالقاسم حالت. تهران: نگارستان کتاب
- ۲- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۶). تاریخ ایران پس از اسلام. تهران: نگارستان کتاب
- ۳- باسورث، کلیفورد ادموند. تاریخ غزنویان. ترجمه حسن انوشة. تهران: امیرکبیر
- ۴- بنداری. تاریخ سلسله سلجوقی. ترجمه محمد حسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- ۵- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۱). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب
- ۶-—————. (۱۳۸۹). تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعرای بهار. تهران: اساطیر
- ۷- جرفادقانی، ابو الشرف ناصح بن ظفر. (۱۳۸۲). ترجمه تاریخ یمینی. تصحیح جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی
- ۸- جوینی، عطاملک محمد. (۱۳۸۲). تاریخ حهانگشای جوینی. تصحیح علامه محمد قزوینی. تهران: افراصیاب
- ۹- حسینی، صدرالدین. (۱۳۸۰). زبده التواریخ. ترجمه روضان علی روح اللهی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- ۱۰- سنایی غزنوی، ابو المجد مجدد بن آدم. (۱۳۵۴). دیوان اشعار. به سعی و اهتمام تحقیق مدرس رضوی. تهران: سنایی
- ۱۱- شاد، محمد پادشاه. (۱۳۶۳). آندراج، فرهنگ جامع فارسی. زیر نظر دکتر دبیر سیاقی. تهران: خیام
- ۱۲- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات ایران. تهران: فردوس
- ۱۳- ظهیری نیشابوری. (۱۳۳۲). سلجوقناه. مقابله و تصحیح محمد رمضانی. تهران: سالنه خاور
- ۱۴- عنصری بلخی. (۱۳۶۳). دیوان اشعار. به کوشش سید محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه سنایی

۱۵- عقیلی، سیف الدین.(۱۳۳۷). آثار الوزراء. تصحیح میر جلال الدین حسینی محدث.

تهران: دانشگاه تهران

۱۶- فرای. ار.ال. (۱۳۸۹). تاریخ ایران کمبریج. جلد چهارم. ترجمه تیمور قادری. تهران: مهتاب

۱۷- فرخی سیستانی.(۱۳۷۸). دیوان اشعار. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابفروشی زوار

۱۸- ناصر خسرو.(۱۳۷۰). دیوان اشعار. تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران

۱۹- گردیزی، ابو سعید عبدالحسین بن ضحاک.(۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. به تصحیح و مقابله عبدالحسین حبیبی. تهران: دنیای کتاب

۲۰- لسترنج (۱۳۳۷). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۲۱- معین، محمد.(۱۳۶۲). برهان قاطع. تهران: امیر کبیر
۲۲- ناظم، محمد.(۱۳۱۸). حیات و اوقات محمود غزنوی. ترجمه عبدالغفور امینی.

کابل: مطبئه عمومی

۲۳- یوسفی، غلامحسین.(۱۳۶۸). فرخی سیستانی: بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او. تهران: علمی

List of References

- 1- Ibn Athir, Izz al-Din Ali. The Complete and Comprehensive History of Iran and Islam. Translated by Abbas Khalili, Ali Hashemi Haeri, and Abolghasem Halat. Tehran: Elmi

2- Eghbal Ashtiani, Abbas. (1386). The History of Post-Islam Iran. Tehran: Negarestan Katab

3- Bosworth, Clifford Edmund. The History of the Ghaznavids. Translated by Hassan Anousheh. Tehran: Amir Kabir

4- Bondari. The History of the Seljuq Dynasty. Translated by Mohammad Hossein Jalili. Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran

5- Bayhaqi, Abulfazl Mohammad ibn Hossein. (1381). Bayhaqi History. Compiled by Khalil Khatib Rahbar. Tehran: Mahtab

6- ----- (1389). The History of Sistan. Revised by Malek al-Shoara Bahar. Tehran: Asatir

7- Jarfadaghani, Abolsharaf Naseh ibn Zafar. (1382). The Translation of Tarikh-e Yamini. Revised by Ja'far Sho'ar. Tehran: Elmi va Farhangi

8- Juvayni, Ata-Malik Mohammad. (1382). History of the World Conqueror by Juvayni. Revised by Allameh Mohammad Qazvini. Tehran: Afrasiab.

9- Hosseini, Sadroddin. (1380). Zubdat al-Tawarikh. Translated by Rozan Ali Rohollahi. Tehran: The Ministry of Culture and Islamic Guidance's Printing and Publication Organization

10- Sanai Ghaznavi, Abul-Majd Majdud ibn Adam. (1354). Divan of

Poetry. Compiled by Taghi Modarres Razavi. Tehran: Sanai

11- Shad, Mohammad Padeshah. (1363). Anandaraj. The Comprehensive Farsi Dictionary. Supervised by Dr. Dabir Siaghi. Tehran: Khayyam

12- Safa, Zabihollah. (1386). The History of Iran's Literature. Tehran: Ferdows

13- Zahiri Neyshabouri. (1332). Saljuqnameh. Compared and Revised by Mohammad Ramezani. Tehran: Salalah Khavar

14- Unsuri Balkhi. (1363). Divan of Poetry. Compiled by Seyyed Mohammad Dabir Siaghi. Tehran: Sanai Library

15- Aghili, Seifuddin. (1337). Asar al-Vozara. Revised by Mir Jalaleddin Hosseini Mohades. Tehran: University of Tehran

16- Fray, R. L. (1389). The Cambridge History of Iran. Vol. 4. Translated by Teymour Ghaderi. Tehran: Mahtab

17- Farrukhi Sistani. (1378). Divan of Poetry. Compiled by Mohammad Dabir Siaghi. Tehran: Zavar Bookstore

18- Naser Khosrow. (1370). Divan of Poetry. Revised by Mojtaba Minovi, Mehdi Mohaghegh. Tehran: University of Tehran

19- Gardizi, Abu Saeed Abd al-Hayy ibn Zahhak. (1363). Gardizi History. Compared and Revised by Abd al-Hayy Habibi. Tehran: Donyaye Ketab

20- Le Strange. (1337). Historical Geography of the Lands of the Eastern Caliphate. Translated by: Mahmoud Erfan. Tehran: Bongah-e

Tarjomeh va Nashr-e Ketab

- 21- Moin, Mohammad. (1362). Borhan-e Qate. Tehran: Amir Kabir
- 22- Nazem, Mohammad. (1318). Life and Times of Mahmud of Ghazni. Translated by Abdulghafour Amini. Kabul: Matba-e Omomi
- 23- Yusufi, Gholamhossein. (1368). Farrukhi Sistani: A Discussion on His Life, Times, and Poetry. Tehran: Elmi



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی